

قبولم داشته باش

نویسنده :

ابونذر بیات

www.ketab.ir



- سرشناسه : بیات، ابوذر، ۱۳۶۳ -
 عنوان و نام : قبولم داشته باش/نویسنده ابوذر بیات.
 پدیدآور :
 مشخصات نشر : تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی اولین ها، ۱۴۰۳.
 مشخصات ظاهری : ۱۲۰ص؛ ۱۴/۵/۲۱۰/۵س.م.
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۳۹۷-۰۰۰-۹-۱۵۰۰۰۰۰۰ ریزال:
 وضعیت فهرست : فیبا
 نویسی :
 موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 -- ۲۰th century Persian fiction
 رده بندی کنگره : ۸۳۳۵PIR
 رده بندی دیویی : ۶۲/۳۴۸
 شماره کتابشناسی : ۹۶۰۶۸۶۰
 ملی :
 اطلاعات رکورد : فیبا
 کتابشناسی :

تهران. میدان انقلاب. جنب بانک تجارت ساختمان افق پلاک ۱۳۶۰ واحد ۱۵

عنوان: قبولم داشته باش

نویسندگان: ابوذر بیات

نشر و پخش: موسسه فرهنگی انتشاراتی اولین ها- www.zolalesabz.ir

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: مجد

قیمت: ۱۵۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۹۷-۰۰۰-۹-۱۵۰۰۰۰۰۰

ممکن است داستان های عاشقانه واقعی که در طول تاریخ رخ داده شنیده و علاقمند آن باشید غافل از اینکه در دنیای معاصر ما هم عشق های واقعی که جز برخی افراد محدود کسی نمیداند وجود دارد داستانی را که قرار است بخوانید عشقی است که با غرور در تضاد است و دو شخصی مغرور و لجباز اینکه سر نوشت برای شان چه رقم زد بیایید از زبان خودشان بدانید ؛

افرا

از دانشگاه برگشته بودم و خسته بالای کاناپه سالون خواب رفته بودم زهرا و مادرم گفتند هله دختر آماده شو که شب مهمان داریم

... وای مادر خیلی خسته ام تنگیه که من نیاشم

زهرا صدا زد افرا فردا شب نامزدی داریم ناسلامتی خواهرت استم بلند شو یک کمی دست بجنبان برو از پیش کاکا صادق کیک چهارمغزدار فرمایش دادیم بیار

بلند نالیدم ... آای پس محمد کجاست چرا من باید بروم؟

مادرم صدا زد

...افرا پاشو دختر اینقدر تنبلی نکن محمد رفته کارت دعوت را پخش کند من زودتر به کدام کار برسم!

بی حوصله بلند شدم و بی توجه به لباس خانه گیم که کارتون داشت کورتی ام را تن کرده و از خانه بیرون شدم اوایل فصل زمستان بود و باد که به صورتم میخورد لرز به جانم میداخت رفتم سمت شیرینی فروشی واردش شدم کاکا صادق از دوست های پدرم بود و با اولادهایش در یک منطقه و مکتب باهم بزرگ شده بودیم سلام کردم و سفارشات را که مادرم شان داده بود را خواستم رفت تا از داخل بیارد که توجه ام به بسته آب نبات جلب شد که عاشقت بودم درست طعم مورد علاقه ام آلبالو ، با چشم های قلبیکی طرفش دویدم و یکی باز کردم و با ولع در دهنم گذاشتم و با اشتهای تمام میچوشیدم وقتی کاکا صادق آمد کیک و اینا را برابم داد و بسته آب نبات را هم خریدم که دیگه اینبار حوصله ام سر رفت چون از وقتی داخل شیرینی فروشی شده بودم این پسره احمق به من زل زده بود و میخندید چند بار خودم را کنترل کردم که یکی به دهنش زنم تا از دروازه بیرون شوم گفتم بهتر نیست آب نبات ات را در خانه بخوری ؟